

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد خلاصه صحبت در این مطالبی که حضرات به عنوان استصحاب کلی نقل کردند عرض کردیم به استثنای صورت اول که استصحاب کلی منشا شک در فرد است بقیه صور استصحاب کلی فی نفسه اشکال دارد لذا متعرض نشدیم إلا متعرض یکی دو نکته ای که به نظر ما ارزش داشته و بقیه اش را دیگه متعرض نشدیم و اشکالش هم عرض کردیم مسئله این است که آن یقین سابقی که باید در باب استصحاب باشد در موارد شک در وجود کلی خود آن یقین متزلزل است شبیه شک در مقتضی لذا کلا جاری نمی شود، دیگه بقیه را آقایان خواستند مراجعه بکنند.

آن وقت مرحوم شیخ قدس الله نفسه و بعد هم مرحوم آقای نائینی و مرحوم آقای خوئی متعرض کلامی از فاضل تونی شدند، ملاعبدالله تونی، تون هم گاهی به طیس گفته می شود و هم به فردوس که نزدیک طیس است، مرد بزرگواری است، ایشان در این کتابی که دارد به نام وافیة، یا وافیة الاصول یا الوافیة فی الاصول در این چاپی که الان شده صفحه ۲۰۹ تا ۲۱۰ چون برای تاکید از مطلب خودم مراجعه کردم، البته انصافا عبارتش خالی از اغلاق نیست لکن ذیل عبارتش به بحث استصحاب کلی می خورد، روی همین جهت هم مطلب ایشان را در این جا آوردند. البته ایشان نسبت به همان زمان خودش در مباحث اصول سعی کرده خود ایشان فکر بکنند، به قول امروزی ها ابداعاتی، ابتکاراتی، ایشان اجمالا دارند، اصول ایشان نحوه خاصی است، ظاهرا تا یک مدتی هم تقریبا، حالا می شود گفت به یک معنایی کتاب درسی بوده، شروحنی هم دارد، شروح معروفی دارد، حالا دیگه الان مطرح نیست، علی ای حال کتاب اجمالا خوبی است، اجمالا، خیلی از مبانی عوض شده و خیلی از کارها عوض شده، ایشان یک مطلبی را دارد به مناسبت به قول مرحوم شیخ اصالة عدم تذکیه که به اصطلاح یک احتمالش، احتمال که نیست، در خلال عبارتشان تصریح دارد، استصحاب کلی را، ایشان می گوید این استصحاب کلی جاری نمی شود مثل حرف ما، البته به خاطر اشکال دیگر، نه این راهی را که ما رفتیم،

به هر حال ایشان در آن جا اشکال می کند، به همین مناسبت کلام ایشان نقل شده، مرحوم آقای نائینی هم به همین مناسبت آوردند، طبعا آقای خوئی هم به هر حال، چون بحث بدی نیست اجمالا، چند بار هم تا حالا مطرح شده اصالة عدم تذکيه، دو مرتبه اشاره ای بشود خوب است ان شا الله تعالی، این مسئله هم بخوانیم.

در کتاب مرحوم فاضل تونی اصالة عدم تذکيه نیامده، اصالة عدم مذبوحية آمده، آنی که در رساله ایشان آمده اصالة عدم تذکيه نیست، اصالة عدم الذبوحية است، حالا به هر حال ما فعلا ترجیح هم بگوئیم فاضل تونی چی فرموده، عبارتش را بخوانیم، و بعد بگوئیم مراد جدیش چیست طول می کشد، حالا به هر حال آن مطلبی را که مرحوم نائینی فرمودند و به تبع شیخ همان مطلب را فعلا می گوئیم، حالا مراد واقعی و دقیق فاضل تونی این باشد یا چیز دیگری باشد، البته وجه دوم به کلام فاضل نزدیک تر است قدس الله اسرارهم جميعا، و سابقا به مناسبتی وارد بحث اصالة عدم تذکيه شدیم و توضیحاتش گذشت و محل کلام فعلا، چون اصالة عدم تذکيه از جهات متعددی مورد بررسی قرار می گیرد، چون تذکيه عبارت از این است که مثلا حیوانی که قابل تذکيه است اگر ذابح مسلمان باشد، رو به قبله باشد، بآلة من حديد و با تسمیه، این تذکيه حاصل می شود اما اگر حیوان قابل تذکيه نباشد، فرض کنید مثلا مثل سگ، صد بار هم رو به قبله به اصطلاح، جلوی خود کعبه سرش را ببرند فائده ندارد، آن دیگه قابلیت ندارد و لذا آن بحثی که در اصالة عدم تذکيه است یک دفعه روی این است که آیا حیوان قابل تذکيه هست یا نه؟ یک دفعه سر این است که آیا مراد از حديد که در روایات است آهن است یا شیء تیز حاد است؟ مثلا اگر با یک شیء تیزی مثل شیشه سر حیوان را بریدیم شک می شود در تذکيه لکن منشا شک در فهم نص است، کلمه حديد، آیا مراد از حديد یعنی آهن؟ یا مراد از حديد یعنی حاد و تیز؟ و لذا اصالة عدم تذکيه روی جهات مختلفی هست مثلا اگر شک کردیم که حیوان قابل تذکيه دارد یا نه و سر بریدیم رو به قبله با تمام شرائط، شک در تذکيه می کنیم چون شک در قابلیت حیوان بود، یا شک در تذکيه می کنیم اگر به آهن نبود با غیر آهن مثلا مثل شیشه بود مثلا، این صوری است که اصالة عدم تذکيه دارد، آنی که این جا محل کلام ماست، آن جا هم بود، آنی که این جاست یک صورت است و آن وقوع تذکيه خارجا است یعنی یکی از صور شک اصالة عدم تذکيه می دانیم شرائط تذکيه را می دانیم، باید آهن باشد،

.....

باید ذابح مسلمان باشد، قابلیت حیوان باشد، نمی دانیم این ها محقق شد یا نشد؟ یک گوشتی را در بیابان دیدیم نمی دانیم آیا این گوشت تذکیه برایش جاری شده تا حلال باشد یا تذکیه برایش جاری نشده و کذلک مسئله پوست این حیوان، یک حیوانی افتاده، سرش هم بریده شده، یا یک پوستی افتاده، نمی دانیم این حیوان تذکیه شده یا نه، اگر شده باشد مانعیت نماز ندارد، نماز درست است و بلامانع است. مرحوم آقای نائینی قدس الله نفسه چون یک رساله ای در لباس مشکوک دارند یک مقدار زیادی از این مباحث را آن جا آوردند، فکر می کنم در نجف گاهگاهی در ماه رمضان همین رساله لباس مشکوک ایشان بود، محور بحث، به قلم خود ایشان است و سعی کردند مقدمات و فوائد بسیار خوبی را بگویند، این یکی از آثار خیلی معروف نائینی است، حالا صحت و سقمش، قبول و ناقبولش مطلب دیگری است.

به هر حال این کتاب مرحوم نائینی چاپ هم شده، اخیرا هم با چاپ جدید چاپ کردند، انصافا جز کارهای خوب مرحوم نائینی است، هم با تقریرات مکاسب مرحوم آقای خوانساری در آخرش چاپ شده، هم تازگی چاپ جدید کردند با بعضی تعلیقات و البته کتاب فکر می کنم، من دقیقا در ذهنم نیست، در اواسط احوال ایشان است اگر اواخر بود شاید جور دیگری بهتر بود، به هر حال وارد آن کلام نشویم، حالا ماه رمضانی شد آدم بنشیند آن کتاب را بحث بکند چون خیلی محور بحث و تحقیق بود، خود ایشان هم در این جا اشاره می کند که ما در بحث رساله لباس مشکوک متعرض شدیم، تعبیر ایشان این است و نحن و إن كنا قد استقصينا الكلام فيه فی رسالة المشكوك، مراد رساله لباس مشکوک است، در آن جا راست است چون ایشان مقدماتی گفتند، آن جا به خاطر پوست، پوستی از حیوان در صحرا ببیند، نمی داند می تواند با آن نماز بخواند یا نمی تواند با آن نماز بخواند، به این مناسبت ایشان مطالب خوبی دارد و تحقیقات و جوانب مختلف یعنی غیر از فرع مسئله مقدماتی چیدند، ترتیب وارد بحث شدند که خب فوائد خودش را دارد. کیف ما کان پس بنابراین مراد از اصالة عدم تذکیه در مانحن فيه خصوص یک صورتی است و آن صورتی است که شک بکنیم در حصول تذکیه خارجا، مراد این است، یک گوشتی را دیدیم، نمی دانیم این حیوان تذکیه شده یا نه؟ تذکیه را می دانیم یعنی چی؟ نمی دانیم تذکیه بر او جاری شده یا نه؟ این محل کلام است اما اگر شک بکنیم اصلا این حیوان قابل تذکیه بوده یا نه؟ مثلا گرگ، گرگ را

گرفتیم سر رو به قبله و قشنگ و بذایح مسلم و بآلة من حدید و بسم الله هم گفت، فرض کنید یک جزء قرآن هم خواند، بعد سر گرگ را برید، آیا این پاک می شود یا نه؟ تذکیه است یا نه؟ این مربوط به قابلیت گرگ است، اگر این شد این بحث دیگری است، این یک بحث است، آلة من حدید یک بحث است، استقبال یک بحث و إلی آخره، بسم الله مثلا یک بحث است و با بسم الله و بدون بسم الله آیا می شود یا نمی شود این ها بحث های خاصش، بحثی که ما الان این جا داریم این کل بحث ما که خواهد آمد خوب دقت بکنید، در جایی است که شک در وقوع تذکیه داریم، آیا این گوشتی که هست، پوستی که هست آیا تذکیه برایش شده؟ البته مشهور بین اصحاب ما اصالة عدم تذکیه است که بله این جاری می شود، در این تقریبا بحث ندارند، این اصالة عدم تذکیه چون شک می کنند که آیا این حیوان شرائط، چون شرائط امر وجودی است، حالت سابقه ندارد، آیا مثلا رو به قبله سر بریده شد؟ خب اصل عدمش است، آیا بسم الله گفتند؟ اصل عدمش است، یعنی اصول موید عدم تذکیه است حالا غیر از خود عنوان تذکیه به طور کلی، آیا این ذبح کرد مثلا سر آن را؟ یا مثلا حیوان را این قدر با سنگ زد تا مثلا مرد؟ یا به قول قدیمی ها به قانون چنگیز، حالا چنگیز خان وقتی مسلط می شد یک چیزی هم داشت، قوانینی داشت به لغت مغولی یاسا بهش می گفت، این قوانینش یکی این بود که برای ذبح حیوان، حیوان را اگر مثلا می دیدند یک مسلمانی سر بریده اصلا جلویش را می گرفتند، آن را میته حساب می کردند، سر بریدن و تذکیه حیوان پیش مغول ها حیوان را مثلا گوسفند را نگه می داشتند، رویش دست و پایش ایستاده، آن وقت از زیر گلویش در آن واحد چاقو می زدند تا نزدیک دمش یعنی تا پایین حیوان که تمام این جگر یک دفعه از بدن حیوان بریزد، یک دفعه می بریدند، این حیوان را شکمش را کلا، این نحوه تذکیه ای که پیش آن ها بود این جوری بود، و حتی گاهگاهی جواسیس می گذاشتند که مثلا فلان مسلمان در خانه خودش گوسفند را به نحو اسلامی ذبح کرده، این هم یکی از مشاکل آن زمان بود.

علی ای حال کیف ما کان اگر بنا بشود که، یا الان می دانید که در غرب گاهگاهی حیوان را نیم نفس می کنند، یک شوک الکتریکی بهش وارد می کنند، برقی بهش می زنند دیگه تقریبا دست و پا نمی زند و آن وقت سر می برند، یعنی الان هم در غرب جریان دارد چون به نحو اسلامی تذکیه نمی شود. علی ای حال کیف ما کان این بحث معروف بین اصحاب ما همین است یعنی معروف بین

.....

اصحاب ما اگر شکی یا پوستی، البته در جلد چون یک روایت اهل سنت دارند که پیغمبر اجازه داد جلد میتة مصرف بشود در جلد خیلی معروف نیست، یعنی معروف بین عامه مسلمین نیست اما در خود گوشت چرا، معروف این است که اگر شک کردیم در این که تذکيه شده یا نه، بنا بر عدم تذکيه است که تذکيه محقق نشده، طبعاً با اصل عملی و بنا بر کسانی که مثل ما میتة را هم نجس می دانند، بیعش هم جائز نمی دانند، دیگه تمام این آثار بار می شود یعنی هم حرمت اکل دارد هم مسئله نجاست دارد، هم مانعیت نماز دارد، هم حرمت بیع دارد یعنی عدم تحقق بیع و إلى آخره، تمام این شرائط برایش بار می شود، احکام با اصالة عدم تذکيه بار می شود.

در میان اهل سنت، حالا من آن دفعه در بحث اصالة عدم تذکيه عرض کردم، تا آن جایی که من نگاه کردم پیدا نکردم، با این دستگاه ها شاید بشود پیدا کرد، در کتاب سیوطی پیدا کردیم چون قبل از شهید ثانی است، ایشان ۹۱۱ است، شهید ۹۶۴ است، ۶۵ است یا ۶۶ است شهادت ایشان، در کتاب اشباه و نظائری که سیوطی دارد، دارد که اگر حیوانی متولد بود از سگ و گوسفند و ندانیم کدام یکی است اگر ذبح کردیم حکم می کنیم به حرمت و طهارت، این جوری دارد، حکم می کنیم به حرمت یعنی گوشتش را نمی شود خورد، اما پاک هم هست، آقای خوئی هم فتوایشان همین است لذا اگر در این گوشت یا مرغی شک شد که در خارج که مثلاً با آن غذا پختند، خوردن گوشت را حرام می دانند اما نجس نمی دانند، پاک می دانند، شهید ثانی در شرح لمعه هم دارد در حیوان مشکوک دارد حکم به حرمة لحمه و طهارته عملاً بالاصل فیهما، این ظاهرش اصل یکیش که طهارت است، آن که واضح است، دومیش هم ظاهراً اصالة عدم تذکيه باشد، البته خیلی واضح نیست این باشد، احتمال دارد که اصالة عدم، آن وقت این مطلب را ایشان در تمهید القواعد هم دارند، متأسفانه آن جا هم خیلی توضیح زیادی ندادند، لکن از عبارت تمهید علی ما بیالی اعتماداً علی الحافظة و الذاکرة ایشان اصالة حرمة فی اللحوم را جاری می دانند لذا هم تصور شده این خودش یک اصل مستقلاً است، اصالة الحرمة فی اللحوم، البته عبارت اشباه و نظائر هم توضیحی ندارد و فکر می کنم قاعدتاً باید در کتب سابق اهل سنت باشد، دیگه نشد من مراجعه بکنم، تا آن جای که مراجعه کردیم این است که اگر شک در تذکيه کردیم حکم می شود به حرمت گوشت لکن طهارت باشد، مرحوم آقای

نائینی می گوید حکم می شود به حرمت و نجاستش، از فاضل تونی که این کلام نقل شده حکم می شود به حلیت و طهارتش، معلوم شد مجموعاً آرائی که در مسئله مطرح شده، پس ظاهر عبارت فاضل تونی حلیت و طهارت، ظاهر عبارت شهید که قبل از ایشان فاضل تونی ۱۰۷۱ وفاتش است، معاصر مرحوم مجلسی صاحب بحار است، و ظاهر عبارت شهید ثانی چون در فوائد و قواعد کاملاً واضح است که شهید از اهل سنت گرفته این ترتیب بحث را از اهل سنت گرفته، در فوائدش دارد، در تمهید القواعد، تمهید القواعدش مثل قواعد فقهیه است، در آن جا دارد که نحکم بحرمته و طهارته، در شرح لمعه هم همین را دارد، همین که در کتاب حوزه های ما خوانده می شود لکن در شرح لمعه دارد عملاً بالاصل فیهما، لکن فکر می کنم در عبارت، البته عبارت تمهید را و جاهای دیگر را هم زیاد نگاه کردیم، چیز همچنین خیلی همچنین نسبت بدهم اما ظاهراً عبارت ایشان این است که اصالة الحرمة فی اللحوم، شاید این را مثلاً بعضی از اهل سنت یک اصل اولی در لحوم گرفتند که حرمت است إلا ما سبق، خیلی بعید می دانم، این مطلب گفته شده، خیلی بعید می دانم این مطلب درست باشد، خیلی بعید می دانم، ظاهراً همان اصالة عدم تذکیه است، اصالة الحرمة فی اللحوم نداریم، اگر خلقتکم ما فی الارض جميعاً دلالت بر اباحه بکند خب این مافی الارض شامل لحوم هم می شود، همچنین اصالة الحرمة ای در لحوم نداریم، بله احتمالاً مرادشان همان اصالة عدم تذکیه بوده لکن در تمام انواع شبهه اش، خوب دقت بکنید، مثلاً شک بکنیم بسم الله می خواهد یا نه؟ بگوییم نه اگر بسم الله نگفت اصل عدم تذکیه است، تذکیه حاصل نشده است، چون حاصل نشده حرام است، من فکر می کنم مراد شهید حالا دقیقاً نمی توانم نسبت بدهم چون ایشان هم از اهل سنت گرفته، آن ها هم عبارتشان، تا آن جایی که من دیدم البته عرض کردم من خیلی ناقص دیدم، فوق العاده، من فعلاً تا از سیوطی به آن ور پیدا نکردیم، یعنی گشتم اما خیلی تتبع کامل نکردم، سعی کردم قبل از جلال سیوطی هم این مسئله را ببینیم فعلاً که ندیدم، حالا، به هر حال مرحوم شهید، به نظرم مراد ایشان چیز دیگری است، این اصالة عدم تذکیه ای که آقای خوئی جاری می کنند فکر نمی کنم باشد، به هر حال آن جا دارد شهید ثانی که یحکم بحرمة اللحم و طهارته، دقت فرمودید؟ پس و بعد از ایشان به صد و خرده ای سال مرحوم فاضل تونی حکم بطهارة اللحم و حلیته، لکن مشهور قبل از فاضل تونی و بعد از فاضل تونی و الان زمان ما حکم می شود بنجاسته و حرمت، نائینی هم همین حرف را می خواهد

بزند پس سه تا قول در جایی که، حالا آن مثالی که در کتاب لمعه آمده غیر از مانحن فیه است، مانحن فیه را عرض کردم شبهه موضوعیه است بحث خارجی است، آن مثال در صدق حیوان است، شک می کنیم این حیوان قابل تذکیه است یا قابل تذکیه نیست؟ حیوان متولد من حیوانین حلال و حرام، آن مراد ایشان در آن جا آن صورت است اما آنی که الان ما در این جا داریم به نحو شبهه موضوعیه است یعنی به نحو خارج است، آن چه که در خارج هست. به هر حال بعید می دانم شهید ثانی در جایی که مربوط به خارج باشد حکم به طهارت بکند، فکر نمی کنم، به هر حال حالا فعلا در عبارت شرح لمعه این است و عبارت عجیبی هم در شرح لمعه است، عرض می کنم در متعارف عبارات اصحاب ما نیست که از اهل سنت گرفته اما همین فتوی را مرحوم آقای خوئی در اصالة عدم تذکیه می گویند، اصلا فتوای ایشان بود و مراد آقای خوئی آن موردی نیست که در کتاب شهید آمده، مراد آقای خوئی و اصالة عدم تذکیه موردی است که شبهه موضوعیه باشد که آیا این تذکیه شد یا نشد؟ این اصالة عدم تذکیه ایشان می فرمایند جاری می شود، حالا من توضیحاتش را عرض می کنم لکن اصالة عدم تذکیه فقط حرمت لحم را اثبات می کند، نجاست را اثبات نمی کند، این خلاصه نظر آقای خوئی لذا حکم به طهارتش می شود اما در عین حال هم حکم به حرمتش، ظاهرا تا آن جایی که من می دانم تا آخر هم مصر بودند یعنی اصرار داشتند که از این مبنا برنگشتند.

پرسش: همان که شک می کنیم که سگ است یا گوسفند است

آیت الله مددی: نه آن حکمی است

این حیوانی که در خارج است می دانیم گوسفند است اما نمی دانیم تذکیه شد یا نه؟ جرت علیه التذکیة أم لا، موضوع یعنی این، شک داریم اصلا این حیوان را با شرائط سر بریدند؟

پرسش: همان شک در خارج

آیت الله مددی: همان، موضوع یعنی شک در خارج، اما آنی که در کتاب شرح لمعه هست همان حکمی است چون آن فرضش این است که مثلا از یک سگ یا گوسفند یک حیوانی به دنیا آمد، فرضشان این است که نه بهش سگ گفته می شود نه گوسفند، شک

می کنیم این قابلیت تذکیه دارد یا نه؟ آن جا شک در قابلیت است، حالا این حیوان را با شرائط سر بریدیم، شک می کنیم این مذکی شد یا نه؟ شهید می گوید گوشتش حرام است اما پاک است، عملاً بالاصل فیهما، حکم به حرمة لحمه و طهارته، یک همچنین عبارتی، شرح لمعه خب معلوم است، چند بار هم گفتیم، علی ای حال کیف ما کان مورد ایشان جای دیگری است، مورد نظر آقای خوئی روی همین مشهور این جا در شک در خارج در شبهه موضوعیه است.

این هم راجع به ، چون عرض کردم این بحث یکمی لطیف است حالا چون مرحوم نائینی هم این جا متعرض شده ما هم یک مقداری این جا متعرض شدیم، عرض کردیم در کتاب مرحوم فاضل تونی حالا اگر شیخ تصرف کرده، اصالة عدم مذبوحية آورده، اصلاً تذکیه نیاورده، چند بار در این از صفحه ۲۰۹ تا ۲۱۰ چند بار این مطلب را دارد، همه اش اصالة عدم المذبوحية است، حالا برویم وارد بحث بشویم.

بعد ایشان می فرمایند مرحوم نائینی در همین کتاب که عده ای گفتند نه، هر دو جاری نیست یعنی هر دو اثر ثابت نه جاری، نه حرمت دارد و نه نجاست دارد، بعد مرحوم نائینی می فرمایند کلام فاضل تونی خالی از ابهام نیست، ممکن است تطبیقش به این دو وجه لکن ظاهر عبارتشان، مثال کلی، استصحاب کلی، ظاهرش مراد تقریر دوم است، ظاهرش. مرحوم نائینی وجه اول را این جور گرفتند که أن الموضوع لحرمة لحم الحيوان و نجاسته إنما هو الميتة، دقت می کنید؟ این را خوب دقت بکنید من همیشه عبارت را می خوانم یکی از اهداف من این است که دقت بکنیم که مثلاً اگر اشکالی هست، صحبتی هست این اشکال و صحبت کجای عبارت است مثلاً آقای خوئی روی همین عبارت اشکال دارد، آقای خوئی می خواهم آن نکته فنی، آقای خوئی قبول دارد که موضوع نجاست میتة است اما موضوع حرمت عدم مذکی است، و لذا عدم تذکیه جاری می شود حرمت را ثابت می کند اما میتة بودن با اصل ثابت نمی شود و لذا طاهر است، این اصل کلام را بگویم که اشکال در کجاست.

مشهور بین اصحاب ما اگر میتہ یا غیر مذکی، اولاً میتہ را با غیر مذکی یکی می دانند، میتہ با غیر مذکی یکی است، دقت می فرمایید؟ و هر دو عنوان که یکی هستند هم موضوع حرمت اند و هم موضوع نجاست اند، این هم رای مرحوم نائینی و مشهور و هو الصحيح و ما هم عقیده مان همین است.

لقله تعالى إنما حرم عليكم الميتة و هي عبارة عن الحيوان الذي مات حتف أنفه

البته این مات حتف آنفه را، تعجب می کنم، مرحوم نائینی تامل نفرمودند، اگر مات حتف آنفه باشد به معنای امر وجودی می شود، اشکال آقای خوئی هم همین است اصلاً اشکال آقای خوئی همین است، اشکال آقای خوئی این است که موضوع حرمت یکی غیر مذکی است و یکی میتہ، یا میتہ بشود یا غیر مذکی این حرام است، موضوع نجاست فقط میتہ است، غیر مذکی نیست، این خلاصه اشکال آقای خوئی چون نجاست در روایات آمده و آن عنوان میتہ است، در قرآن که آمده بحث حرمت و حلیت است، یک جا و إلا ما ذکیتیم داریم، یکی هم حرم علیکم المیتة پس در حرمت اکل میتہ و غیر مذکی، در نجاست فقط میتہ، از آن طرف میتہ را آقای خوئی یک امر وجودی می دانند، الحيوان الذي مات حتف آنفه، حتف در لغت عرب هلاک است، این نحوه اضافات برای اختصار کلام هم در عربی هست و هم در فارسی هست، لقی حتفه یعنی هلاکه، حتف یعنی هلاک، انف هم یعنی دماغ، بینی، یک تصویری در میان عرب وجود داشت که اگر انسان مجروح شد مثلاً من باب مثال تیغی بهش زدند این همین جور خون رفت و مرد، می گویند این روحش از آن زخم می آید، مرگ که خروج روح باشد، این از همان زخم بیرون می آید اما اگر زخمی نشد افتاد و مرد، در رختخوابش مرد می گویند روحش از دماغش بیرون می آید، این کلمه انف را به این جهت روی این تصور ذهنی خودشان، بین ذهاق روح در دو حالت فرق قائل بودند، اگر زخمی بهش بخورد از آن محل زخم روحش بیرون می آید، دقت فرمودید؟ لذا مثلاً قتلش و موتش را مستند به ذهاق روح از آن زخم اما اگر همین جور در رختخواب مرد، این خالد ابن ولید معروف است خیلی جنگ، اصلاً از اول جوانیش، البته او آدم پولداری هم بود، پدرش از اعیان درجه یک مکه بود لکن خب زندگیش همه اش با جنگ بود، می گویند فاصله بعضی از زخم هایش شاید به یک سانتی متر هم نمی رسید لکن آخرش سر رختخواب مرد، در جنگ نمرد، در رختخواب مرد،

اگر در رختخواب مرد بهش می گویند مات حتف انفه، حتف یعنی هلاک انفه، انف هم به معنای انف است، الان عرب های عراقی خشم یا خیشوم، یعنی این مرگش و هلاکتش از راه بینیش شد، اصطلاحشان این شد، این روح از بدن که می خواهد در بیاید از ناخن های پایش شروع می شود همین جور بالا بالا می آید تا این که از بینی می آید بیرون، آن لحظه موت روح از بینی، اسم این را مات حتف انفه گذاشتند، آن تصویری که بود، یا از جراحت روحش بیرون می آید آن را همان قتل می گویند یا جرح و مات یا به طور طبیعی می میرد مات حتف انفه می گویند، البته مرحوم آقای نائینی نوشتند:

و هی عبارة عن الحيوان الذی مات حتف أنفه، كما أن المذکّی عبارة عن الحيوان الذی وردت علیه التذکّیة و این مذکی هو الموضوع للطهارة و حلیة اللحم است، اشکالات آقای خوئی دیگه واضح شد، آقای خوئی می گوید مذکی موضوع حلیت هست اما موضوع طهارت نیست، این اشکال آقای خوئی یک کلمه، ایشان می گوید روایاتی که در باب، چون نجاست میتة در قرآن نیامده، روایاتی که در باب نجاست میتة آمده یا بیع میتة آمده عنوانش عنوان میتة است، میتة هم شما قبول کردید مات حتف انفه، یک عنوان وجودی است چون ما نمی دانیم این حیوان که الان گوشتش هست به اصطلاح ما روحش از دماغش بیرون آمده یا زخمش زدند از زخم بیرون آمده، این حالت سابق ندارد که، پس آن عنوان إلا ما ذکیتم برای حلیت لحم است، عنوان میتة برای نجاست و مانعیت بیع، فقط نجاست نیست و این عنوان مات حتف انفه یک عنوان وجودی است که با اصل نمی شود احراز کرد، عرض کردیم کرارا و مرارا که بنای علما بر این است که امور وجودی با اصل احراز نمی شود، مگر تعبدی بیاید، مخصوصا اگر شک کرد این امام جماعت قرائتش درست است یا نه ما اصل نداریم که بگوئید اصل صحت قرائت ایشان است، یک اصلی داریم اصالة الصحة فی فعل الغیر به اصطلاح لکن اصالة الصحة فی فعل الغیر بگو این گناه نکرده، اشتباه نکرده

پرسش: عدالتش هم همین طور است؟

آیت الله مددی: عدالتش هم همین طور است، فرق نمی کند.

لذا اصالة العدالة هم می خواهد، این نکته فنی، بله عده ای از علمای ما من جمله مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط اصالة العدالة را تعبدا قبول کردند، لذا آن نکته روشن شد، ما باشیم و طبق قاعده اصل عدالت نیست، اصل صحت قرائت نیست، اصل این نیست که مثلا فرض کنید به این که اگر فرض کردیم عدالت ملکه ای است، اصل این باشد که ملکه ثابت است، حالا آن بحث اصالة الحل، خب این ها آمدند گفتند ما از روایات داریم که اگر کسی مسلمان بود و ظاهرا نماز می خواند این عادل است، خب آن بحث تعبدا از روایات است لذا یک اصلی را به نام اصالة العدالة که تمام مسلمان ها محکوم به عدالت اند إلا ما ثبت خلافه، این اصالة العدالة یعنی این، هر مسلمانی که نماز می خواند این محکوم به عدالت است، همین امام جمعه که نماز می خواند عادل است، اگر اصل آمد در امر وجودی آمد و إلا امر وجودی احراز است به خلاف امر عدمی که اصل عدمش است، تذکیر عبارت از مجموعه اموری که باید روی این حیوان وارد بشود تا مذکی بشود، شک بکنیم اصل عدمش است، شک به نحوه شبهه موضوعی، روشن شد؟ به نحو خارج، شک می کنیم تذکیر بر این حیوان جاری شد اصل عدمش است فلذا مرحوم آقای خوئی می فرمایند چون موضوع نجاست میته است و میته غیر از غیر مذکی است، میته عنوان وجودی است، اگر شک کردیم دیگه اصل میته بودن نداریم، اگر نداشته باشیم برمیگردد به اصالة الطهارة

و هو الموضوع

من این نکات را عرض می کنم که بدانیم دقیقا در کجا با هم اختلاف است مثلا ایشان می گوید و هو الموضوع للطهارة و حلیة لحم، آقای خوئی می فرماید لحلیة اللحم، کو طهارت؟ و لذا هم ان شا الله، این بحث یک مقدارش هم فقهی است، یعنی یک مقدارش هم استطراد از دلیل است به انحای مختلف نه به نحو واحد که آیا عنوان ما ذکیم با میته یکی است یا نه؟ یعنی آنی که میته است همانی است که غیر مذکی است، غیر مذکی و میته در اصطلاح متشرعه به معنای واحد است، ولو میته در لغت، سابقا هم عرض کردم میته در لغت اساسا مردار است، یعنی حیوانی که افتاده، کنار کوچه می افتد، بو می دهد، گندیده است، این را اصطلاحا میته می گویند، بعد یک تعبدا شرعی آمد هر حیوانی که، این تقریب کلام نائینی است، هر حیوانی که شرائط تذکیر در آن نباشد این میته است ولو خیلی

گوشت خوب و لطیف دارد، فرض کنید بسم الله نگفته، حالا بسم الله نگفت گوشت بسیار لطیف، حیوان گوسفند خیلی خوب لکن این را می گویند اصطلاحاً میت، ایشان می خواهد بگوید میت و غیر مذکی یکی است، این خلاصه حرف ایشان، میت ولو در اصل به معنای مردار است، حیوانی است که خودش مرده، گاهی هم می ماند بو می کند، جیفه می شود، لکن میت در اصطلاح متشرعه مساوی است با غیر مذکی، آقای خوئی این را قبول ندارد

فکل من موضوع النجاسة و الحرمة و الطهارة و الحلیة

این حالا تقریب کلام آقای فاضل تونی است

امر وجودی

مرحوم فاضل تونی عنوان میت و مذکی را آورده، من حالا کلام نائینی را که بعد می آید گفتیم و اشکال آقای خوئی،

فکل من موضوع النجاسة و الحرمة و الطهارة و الحلیة امر وجودی

مثلاً مذکی امر وجودی است، میت امر وجودی است

فأصالة عدم التذكية لا تثبت كون الحيوان مات حتف أنفه

البته آقای خوئی این را قبول کرده، این کلام فاضل تونی را قبول کرده، این در نجاست لکن فاضل تونی مطلقاً حتی در حلیت و

حرمت

لأن نفي أحد الضدين بالأصل لا يثبت به وجود الضد الآخر إلّا على القول بالأصل المثبت، بل الأصل من الطرفين، اصل عدم كونها میت،

اصل عدم كونه مذکی يتعارضان و يتساقطان و يرجع إلى الأصل الثالث، فأصالة عدم التذكية تعارض أصالة عدم الموت حتف الأنف

لأن كلا منهما مسبوق بعدم، و بعد تساقط الأصلين يرجع إلى أصالة الحلّ و الطهارة.

پس اگر حیوانی را شک کردیم فرض کنید مثلاً شبیه همین هایی که در بازار است مثلاً فلان گوشت یا مرغ یا غیره در آن شک شد

با قطع نظر از قاعده سوق مسلم، در هر گوشتی، یک گوشتی در بیابان دیدیم و شک کردیم، مشهور این است که هم نجس است و

هم حرام است، این مشهور است، آقای خوئی می فرمایند حرام هست نجس نیست، از عبارت فاضل تونی در می آید نه نجس است و نه حرام است، چون برمی گردیم به اصالة الحل و اصالة الطهارة، مبانی ثلاثه روشن شد؟ این وجه اول، طبعا این وجه اول ربطی به بحث ما که استصحاب کلی است ندارد، این بحث اول که اول شد، بالاخره فراموش نشود ما در بحث استصحاب کلی هستیم، بحث اصالة عدم تذکیه را که نمی خواهیم مستقلا بحث بکنیم

الوجه الثاني: أنّه لو سلّم كون الموضوع للحرمة و النجاسة هو نفس عدم التذكية لا الموت حتف الأنف

البته عرض کردم بنای علمای ما بر این است که میتة موت حتف انف است لکن موت حتف انف با غیر مذکی یکی است، دو تا نیستند روشن شد؟ لذا اگر اثبات کردیم غیر مذکی است و با استصحاب، این موت حتف انف هم هست، همان دیگه، فرق نمی کند، میتة و غیر مذکی یکی است

إلا أنّه لا إشكال في أنّه ليس الموضوع مطلق عدم التذكية، بل هو عدم التذكية في حال زهوق الروح،

عرض کردم در کتاب فاضل تونی مذبوحية است، تا این جاش به استصحاب کلی ربط دارد، این فرض است، مرحوم فاضل تونی می گوید این حیوان تا زنده بود مذکی نبود، میتة نبود چون زنده بود دیگه، غیر مذکی، بعد که ذهوق روح شد نفهمیدیم مذکی شد؟ شرائط انجام شد؟ شما می خواهید اصالة عدم تذکیه را جاری بکنید، خب این یعنی عدم تذکیه ای که قبل از موت بود، ایشان می گوید این عدم تذکیه کلی است، دو فرد دارد، یک فردش قبل از موت است و یک فردش بعد از موت است، شما می خواهید استصحاب کلی بکنید در صورتی که علم شما به فرد قبل الموت است، فرد دوم را اصلا شک دارید، آن وقت این را به این مناسبت، مرحوم شیخ در استصحاب کلی قسم سوم آوردند، استصحاب کلی قسم سوم این بود که کلی موجود است در ضمن یک فرد، آن فرد هم قطعا مرتفع شده، لکن احتمال می دهیم وجود کلی در ضمن یک فرد دیگه، و لذا نسبت به فرد اول قطعا منتفی شده و نسبت به فرد دوم احتمال وجود می دهیم، چون احتمال وجود می دهیم احتمال بقای کلی می دهیم، این خلاصه استصحاب کلی قسم سوم، مرحوم آقای فاضل تونی می خواهد بگوید این استصحاب عدم تذکیه این از قبیل استصحاب کلی قسم سوم است، مراد از کلی عدم تذکیه

است، این دو تا فرد دارد یکی قبل از ذهوق روح، اگر حیوان زنده است خب مذکی نیست که، یکی هم بعد از ذهوق روح، اگر شرائط نبود باز هم مذکی نیست، آن وقت شما می گوئید این حیوان مذکی نبود، یعنی قبل از رفتن روح، قبل از مرگش، قبل از کشته شدنش، این حیوان مذکی نبود، آن مسئله حالت حیاتش هم قطعاً منتفی شد چون مرده است، الان که مرده است دیگه، لکن احتمال می دهیم که آن عدم تذکیه در ضمن فرد دیگری پیدا شده باشد و حال آن که شرائط را انجام نداده باشد، آن وقت این از قبیل، ایشان نمی گوید قسم سوم، می گوید این از قبیل استصحاب یک کلی است که شما انجام می دهید، می دانید که فردی قطعاً رفته ولی نمی دانید در ضمن فرد دیگری پیدا شده یا نه این از قبیل آن است، این ربطش به استصحاب کلی این است، حالا تمام این مقدمات را گفتیم تا ربطش به بحث استصحاب کلی، انصافاً هم عبارت فاضل به این بیشتر می خورد، من نگاه کردم. البته عرض کردم یکمی خالی از ابهام نیست اما به این.

لیس الموضوع مطلق عدم التذکیة بل هو عدم التذکیة فی حال ذهوق الروح لأنّ عدم التذکیة فی حال الحیاة لیس موضوعاً للحکم پس ایشان عدم تذکیه را کلی گرفت، این کلی دو فرد داشت، یکی حال حیات و یکی بعد از حال حیات، آن حال حیاتش هم قطعاً از بین رفت، احتمال می دهیم که عدم تذکیه باقی باشد لکن در عدم تذکیه بعد از حیات، اشکال به استصحاب عدم تذکیه این است، این استصحاب کلی است از قسم سوم که ایشان، البته ایشان استصحاب کلی نمی گوید، می گوید این مشکل است و ظاهراً فکر می کنم، حالا من چون حواس ما قاعدتاً پرت است به نظرم مثلاً یعنی بعد از این که کتاب را بستم همان جور که فکر کردم به نظرم این جور آمد مثلاً می خواهد بگوید واضح است که این استصحاب جاری نمی شود، استصحاب کلی قسم، همان حرف ما که می گوییم استصحاب کلی کلاً جاری نمی شود، ایشان هم به وضوحش گرفته

بل الذی رتبّ علیه أثر النجاسة و الحرمة هو عدم التذکیة فی حال خروج الروح

در حال خروج روح تذکیه نشد

و عدم التذکية فی ذلك الحال ليس له حالة سابقة لكي يستصحب، بداهة أن خروج الروح إما أن يكون عن تذکية و إما أن لا يكون، فلم يتحقق فی الخارج زمان كان فيه زهوق الروح و لم يكن معه التذکية ليجري استصحاب عدم التذکية فی ذلك الحال.

و الحاصل: أن عدم التذکية لازم أعمّ

حالا اين را مرحوم مقرر نوشته لازم اعم، کلی، چون می خواهیم داخل در بحث استصحاب کلیش بکنیم. ایشان تعبیر به لازم اعم کرده است، مراد اعم که کلی بشود.

يُتَّصَفُ بها الحيوان في حالين: حال الحياة و حال خروج الروح، و استصحاب عدم التذکية في حال الحياة لا يثبت عدمها في حال زهوق الروح، فإنه يكون من قبيل استصحاب بقاء الكلّي لإثبات الفرد
حالا ایشان که این طور لکن برای خود کلی هم اشکال دارد

كما إذا أريد إثبات وجود عمرو في الدار من استصحاب بقاء الضاحك الذي كان في ضمن زيد

این مثال ضاحک و زید را در خود وافیّه زده، این مثال ایشان در وافیّه هم هست

بعد القطع بخروج زيد عن الدار، و ما نحن فيه يكون بعينه من هذا القبيل، فإنه بعد ما كان عدم التذکية يعمّ العدم

عدم یعنی عدم تذکيه

في حال الحياة و العدم في حال زهوق الروح، فباستصحاب عدم التذکية يراد إثبات خصوص العدم في حال خروج الروح بعد العلم
بارتفاع عدم التذکية في حال الحياة

و استصحاب عدم التذکية على الوجه الكلّي

حالا ایشان عنوان وجه کلی

لا يثبت العدم في حال زهوق الروح الذي هو الموضوع للنجاسة و الحرمة.

بعد مرحوم آقای نائینی هر دو وجه را اشکال می کنند فردا ان شا الله تعالی

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: تنبيهات استصحاب: تتمه مبحث حکم وضعی و تکلیفی

جلسه: ۵۲

سه شنبه: ۱۳۹۶/۹/۲۸

صفحه ۱۶

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين